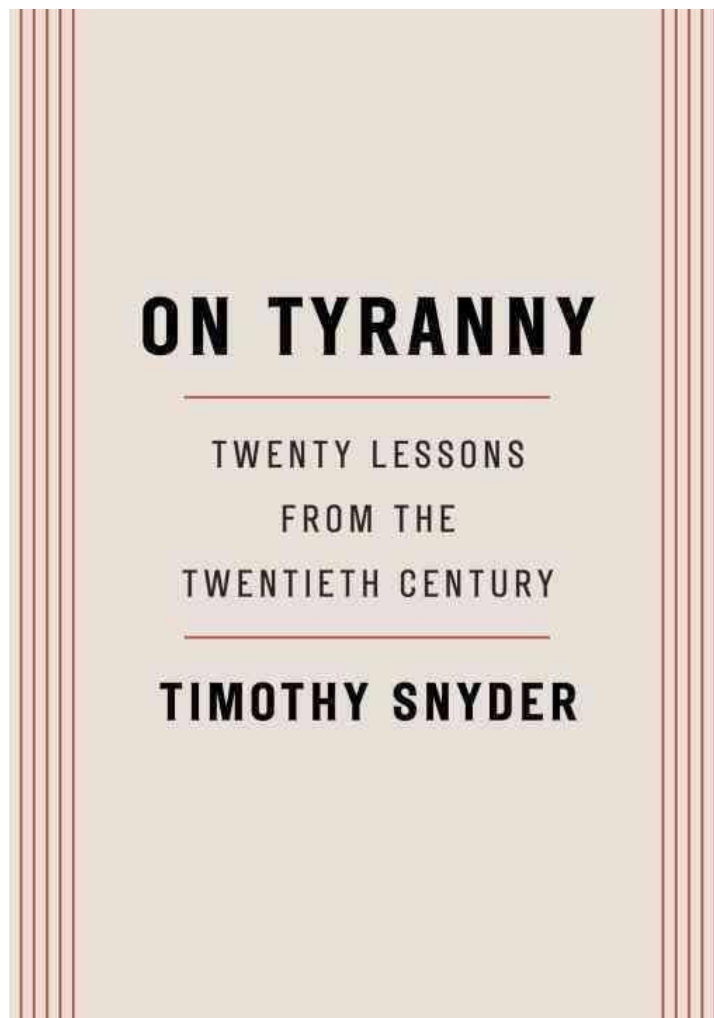


خودکامگی

بیست آموخته از بیستمین قرن

نویسنده: تیموتی اسنایدر

برگردان و خلاصه: دکتر هوشنگ مشکین پور



تاریخ تکرار نمی شود اما می تواند راه گشای آینده باشد. آنانی هم که شالوده قانون اساسی ایالات متحد آمریکا را بنیاد نهادند از تاریخ الهام گرفتند. آن ها هم نگران بودند مبدا جمهوری دمکراتیک که بنیاد نهاده اند روزی به یک الیگارشی یا امپراتوری سقوط نکند. آن ها هم سخن ارسطو را که گفته بود «نابرابری نا پایداری به بار می آورد» در نظر داشتند.

بنیانگذاران قانون اساسی به گفته افلاطون مبنی بر اینکه «مشتی عوام فریب همواره با بهره گیری از آزادی بیان خودکامگی پیشه می کنند» بی اعتنا نبودند. شالوده گران قانون اساسی با جاسازی یک سیستم بررسی و تعادل در قانون اساسی کوشیدند تا از دیو استبداد و خودکامگی که پیشینیان به آن اشاره کرده بودند، پرهیز کنند.

به هرگونه، سنتی شایسته است که هنگام رویارویی با مشکلات سیاسی به تاریخ پناه بریم. اگر نگران خطر استبداد و خودکامگی در آمریکا هستیم، از آن چه که بنیانگذاران قانون اساسی در امریکا و دیگر کشورها به آن اشاره کرده اند باید بهره بگیریم. پس از آغاز استقلال مستعمرات از انگلستان، اروپا شاهد سه فرصت بزرگ دموکراسی بوده است: بسیاری از دموکراسی ها پس از پایان جنگ جهانی اول در ۱۹۱۸، پایان جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۵ و پس از فروپاشی کمونیسم در ۱۹۸۹ پا به عرصه سیاسی نهادند.

در پایان قرن نوزدهم، همانند پایان قرن بیستم، توسعه چشمگیر مراودات اقتصاد جهانی انتظار پیشرفت را نوید می داد. به هر حال، در سال های اولیه قرن بیستم هم همانند ابتدای قرن بیست و یکم این امید ها با چالش کشیده شد. در هر دو مورد دیدگاه های سیاسی توده پسندی پا به عرصه سیاسی نهادند و کسانی در راس این جنبش های اجتماعی قرار گرفتند که ادعای رهبری توده ها را داشتند. حاصل آن که دموکراسی ها در اروپا، یکی پس از دیگری سقوط کردند و جای آن ها را قدرت های دست راستی خودکامه و تمام گرا گرفتند. فاشیسم بین دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ و کمونیسم که در ۱۹۲۲ در جماهیر شوروی تحکیم قدرت کرده بود در دهه ۱۹۴۰ به بخش های بزرگی از اروپا گسترش یافت.

تاریخ قرن بیستم اروپا به وضوح نشان می دهد که دموکراسی ها شکننده اند، اخلاقیات می توانند افول کنند و مردم عامی دگر بار می توانند شاهد مردانی مسلح باشند که بالای گودالی انباشته از اجساد ایستاده اند. به این دلیل شایسته است که آن را علت یابی کنیم.

فاشیسم و کمونیسم، هر دو واکنش به جهانی شدن اقتصاد بودند: هر دو پاسخی به نابرابری های ناشی از این پدیده و ناتوانی دموکراسی ها در ارائه راه حل معقول در برابر آن محسوب می گردیدند. فاشیسم 'اراده' را جانشین 'خرد' کرد و همه مشکلات اقتصادی و اجتماعی را ناشی از یک توطئه بزرگ بر علیه یک ملت قلمداد نمود. فاشیست ها یکی دو دهه حکومت کردند و میراثی فکری از خود به جا گذاشتند که روز به روز مطرح تر می گردد. کمونیست ها بیشتر در قدرت بودند، هفت دهه در اتحاد جماهیر شوروی و چهار دهه در اروپا. آن ها حکومت نخبگان حزب را به عنوان یگانه کسانی که به حقیقت دست یافته اند تا جامعه را مطابق قانون پیش پرداخته تاریخ به منزل مقصود برسانند، پذیرفتند.

تصور این که میراث دموکراسی امریکا از آن چنان غنایی برخوردار است که امریکا را محافظت خواهد کرد یک خوش خیالی و یک امید عبث بیش نیست. واقعیت این است که امریکایی های امروز عاقل تر از اروپایی های قرن گذشته نیستند که شاهد تسلیم دموکراسی در برابر فاشیسم و کمونیسم بودند. تنها برتری ما امکان بهره گیری از تجربیات اروپائیان قرن بیستم است.

اکنون وقت مناسبی است که بیست و نهمین قرن بیستم را، که با شرایط کنونی ما در امریکا خوانایی دارند، بررسی کنیم.

۱. داوطلبانه تمکین نکنیم.

تسلیم داوطلبانه یک تراژدی سیاسی است. قدرت های خودکامه در ابتدا از میزان تمکین شهروندان آگاه نیستند. پس از انتخابات ۱۹۳۲ هنگامی که ادولف هیتلر مامور تشکیل دولت شد و همچنین در ۱۹۴۶ وقتی که کمونیست ها در انتخابات چکسلواکی به پیروزی چشمگیر دست یافتند از تمکین داوطلبانه شهروندان بی خبر بودند. از آن جا که، در هر دو مورد، جمعیت قابل ملاحظه ای از مردم به حمایت رهبران نوین شتافتند، نازی ها و کمونیست ها دانستند که با نیروی هر چه بیشتر می توانند اقدام به تغییر رژیم کنند.

در سال ۱۹۳۸ هیتلر، در مصدر قدرت، تهدید به انضمام اتریش به خاک آلمان کرد. هنگامی که صدراعظم اتریش او را تایید کرد این تسلیم داوطلبانه سرنوشت یهودیان اتریش را رقم زد. نازی ها در اتریش یهودیان را دستگیر کرده مجبور می کردند تا نشانه های استقلال اتریش را از روی آسفالت خیابان ها پاک کنند. مردمی هم که طرفدار نازی ها نبودند شیفته تماشای این صحنه ها بودند. «هانا آرنه» به یاد می آورد که هنگام هجوم ارتش نازی به اتریش، غیر یهودیان به محله های یهودی حمله ور می شدند و یهودیان اقدام به خودکشی می کردند.

در سال ۱۹۴۱ هنگامی که آلمان به اتحاد جماهیر شوروی حمله کرد، واحد های اس-اس ابتکار قتل عام خودسرانه مردم در ابعاد وسیع را پیشه کردند. آن ها حدس زده بودند که مقامات بالاتر چه انتظار دارند و چه اقداماتی مقدور است.

اطاعت داوطلبانه در حقیقت سازگاری غریزی و بی تعمق با شرایط جدید است. استانلی میل گرام، روانشناس دانشگاه Yale بر این باور است که مردم ضوابط جدیدی را که به آن ها تحمیل می شود خیلی آسانتر از آن چه انتظار می رود می پذیرند و مایلند حتی بخاطر آن دیگران را آسیب زده و حتی نابود کنند.

۲. نهاد های اجتماعی را حمایت کنیم.

این نهاد ها هستند که ما را در حفظ شایستگی اجتماعی یاری می دهند. صحبت از «نهاد های ما» نکنیم مگر این که آن ها را حمایت می کنیم. نهاد های اجتماعی خود را حراست نمی کنند. بدون حمایت ما این نهاد ها یکی پس از دیگری فرو می پاشند. بنابراین یکی از این نهاد ها را برحسب علاقه تان، دادگاه، روزنامه، قانون، اتحادیه کارگری را برگزینید و حمایت کنید.

ما خیال می کنیم نهاد ها اجتماعی حتی هنگامی که مورد حمله قرار می گیرند از خود دفاع می کنند. این همان اشتباهی است که یهودیان آلمان در رابطه با هیتلر و حزب نازی کردند. سرمقاله یک روزنامه معتبر روز دوم فوریه ۱۹۳۳ از قول یهودیان آلمان این چنین نوشت:

«ما تصور نمی کنیم که هیتلر و دوستانش، اکنون که پس از سال ها مبارزه به قدرت رسیده اند آن چه را که روزنامه های نازی پیشنهاد می کنند به اجرا درآوردند. آن ها حقوق درج شده در قانون اساسی را از یهودیان سلب نخواهند کرد، آن ها را به زندگی اجباری در محله ها کوچ نمی دهند، و به انگیزه های جنایت کارانه اوباش هرگز جامعه عمل نمی پوشانند. آن ها این راه را بر نمی گزینند زیرا که نهاد های اجتماعی موجود به آن ها تن نخواهند داد. بی شک نازی ها این راه را انتخاب نخواهند کرد.»

بسیاری از مردمان خردمند ۱۹۳۳ این چنین می اندیشیدند همچنان که بسیاری از خردمندان امروز می اندیشند. این توهم که کسانی که از طریق نهاد های دموکراسی به قدرت رسیده اند هرگز این نهاد ها را نابود نخواهند کرد خطای بزرگی است، حتی اگر اعلام کنند که پس از رسیدن به قدرت این چنین خواهند کرد. در کمتر از یک سال در پایان سال ۱۹۳۳

هنگامی که نازی ها قدرت خود را تحکیم کردند آلمان به یک قدرت تک حزبی بدل گردید و تمامی نهاد های دموکراتیک به آن تمکین کردند. در نوامبر همان سال یک انتخابات پارلمانی و یک همه پرسی به منظور تایید نظم نوین نیز برگزار شد. برخی از یهودیان آلمان هم به گونه ای که نازی ها می خواستند رای دادند به امید آن که نازی ها این ژست وفا داری آنان را به چشم خواهند داشت؛ چه امیدی عبث.

۳. از سیستم های تک حزبی هراسان باشید.

حزب برنده، ابتدا به ساکن، در قدرت نیست و می بایست نخست احزاب رقیب را از میدان به در کند. حزب برنده همواره از این فرصت استثنایی بهره می گیرد تا زندگی را بر دیگران سخت و ناممکن کند. سیستم های چند حزبی را حمایت کنید و از انتخابات آزاد همواره دفاع کنید، در انتخابات محلی و ایالتی شرکت کنید و خود حتی نامزد انتخاباتی شوید.

دموکراسی را در برابر کسانی که با سو استفاده از آزادی می کوشند آن را به نابدی کشند حراست کنید. تاریخ دموکراسی اروپا نشان می دهد بسیاری از دموکراسی ها که در پی جنگ جهانی اول و دوم پا گرفته بودند با به قدرت رسیدن یک دولت تک حزبی نابود شدند. حزبی که با اتکا به یک ایدئولوژی و حتی از طریق یک انتخابات استثنایی به قدرت می رسد می تواند دموکراسی را از درون نابود کند. هنگامی که فاشیست ها و کمونیست ها در انتخابات ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به قدرت رسیدند مرحله به مرحله احزاب مخالف را از میدان بیرون راندند و حکومت اختناق را پیشه کردند. حکومت نازی ها با یک شکست بزرگ در ۱۹۴۵ و سلطه کمونیست ها با فروپاشی سیستم در ۱۹۸۹ به پایان رسید. الیگارشسی که در ۱۹۹۰ در روسیه جانشین سیستم سابق شد همواره کوشیده است تا دموکراسی ها را در دیگر کشورهای جهان از درون تهی کند.

آیا خودکامگی جایگاه تاریخی در آمریکا دارد؟ بی شک آنانی که قانون اساسی آمریکا را تدوین کردند نگران این نکته بودند و از این روی لزوم حضور همیشگی مردم را در صحنه سیاسی پیشنهاد کردند. همانند یونان باستان، الیگارشسی آمریکا را نیز تهدید می کند. انتخابات دوره ای ۲۰۱۸، اگر به وقوع به پیوندد، محک خوبی از سلامت جامعه سیاسی آمریکا به شمار می آید.

۴. به منظر جهانی بی اعتنا نباشید.

نماد های امروز واقعیت های فردا را توصیف می کنند. به صلیب شکسته و دیگر نماد های نفرت آفرین بی توجه نباشید. به آن ها پشت نکنید و مهم تر از همه به آن ها خوی نگیرید. آن ها را بردارید، پاک کنید و دیگران را نیز به این چنین تشویق کنید.

در اتحاد جماهیر شوروی، تحت سلطه استالین، دهقانان مرفه برچسب «خوک» گرفتند و بدین ترتیب، با غیر انسانی جلوه دادن آن ها دیگران را دعوت به قتل عام آن ها کردند. شهروندی که «خوک» عنوان شد به این معنی بود که دیگران می توانند زمین و دارایی وی را تصاحب کنند.

نازی ها حتی در اوج پیروزی، موفق به تحریم کارو کسب یهودیان نشدند. اما هنگامی حس حمایت از محصولات آلمانی در مردم بیدار شد که نشان «یهودی» و «آریایی» را به محل کار و کسب مردم نقاشی کردند. فروشگاهی که علامت «یهودی» روی شیشه های آن بود

عملا به پایان کار خویش رسیده بود و بدین گونه شرکت ها و تاسیسات تجاری یهودیان از صحنه اجتماعی خارج شدند.

بعید نیست اگر از شهروندان بخواهند تا نشان وفا داری به سینه بزنند؛ هرگز نشانی که در بر گیرنده حقوق همه شهروندان نیست به سینه نزنید. نشان غرور ملی می تواند سر آغاز حذف بخشی از شهروندان باشد.

۵. اخلاق حرفه ای را فراموش نکنید.

تعهد اخلاقی به ویژه هنگامی اهمیت پیدا می کند که رهبران سیاسی بدعت ناشایستی را آغاز می کنند. حکومت قانون را بدون حمایت حقوق دانان خود فروخته نمی توان نابود کرد. پیروزی و موفقیت حکومت های خودکامه نیاز به کارمندان مطیع دارد؛ همچنان که مدیران اردو گاه های کار اجباری نیازمند حمایت بنگاه هایی هستند که مایلند از کار ارزان بهره گیرند.

اگر قضات دادگستری به اخلاق حرفه ای خویش پایبند بودند و بدون محاکمه برای کسی حکم اعدام صادر نمی کردند؛ اگر پزشکان بدون کسب رضایت بیمار اقدام به اعمال جراحی نمی کردند؛ اگر بنگاه های تجاری و صاحبان کارخانه ها بر منع برده داری اصرار می ورزیدند؛ اگر کارمندان دولت تشریفات اداری قتل ها را اجرا نمی کردند، بی شک نازی ها قادر به اجرای این همه جنایات نبودند.

۶. همواره نگران گروه های شبه نظامی باشید.

هنگامی که مردان مسلح، که همواره مدعی مخالفت با سیستم بوده اند، لباس فورم به تن می کنند و مشعل بدست، تصویر رهبر را حمل می کنند، به نقطه پایانی نزدیک شده ایم. آن هنگام که گروه های شبه نظامی حامی رهبر با پلیس و ارتش کنار می آیند به انتهای داستان رسیده ایم.

گروه های شبه نظامی ابتدا نظم سیاسی را بر هم می زنند و سپس نظم دلخواه خویش را جانشین آن می کنند. گارد حمله آلمان نازی ابتدا مخالفان هیتلر را از صحنه تجمع ها بیرون راندند، سپس با ایجاد ترس و وحشت در انتخابات پارلمانی سال های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ به سود حزب نازی ایفای نقش کردند و بالاخره در بافت ساختمانی سازمان های مانند «اس-اس» ادغام گردیدند. دیر تر، آن ها بودند که اردوگاه های کار را بر پا کردند.

آن چه که در امریکا بدیع می نماید تمایل رییس جمهور در حفظ گروه های شبه نظامی، تحت عنوان محافظان شخصی پس از انتخابات است؛ گروه هایی که او را در جریان انتخابات حمایت می کردند.

۷. جسارت نشان دهید.

اگر به ضرورت اشتغال، باید اسلحه حمل کنید، همواره به یاد بیاورید نظامیان و افراد پلیسی را که به خاطر «نه» نگفتن، اظهار ندامت کردند.

حکومت های خودکامه معمولا به یک نیروی پلیس اختصاصی برای برخورد با مخالفین و یک نیروی پلیس مخفی، به منظور نابودی آن دسته از مخالفین که «دشمن» شناخته شده اند نیازمندند. همگی با این نیروها و کارکرد شان طی دهه های قرن بیستم آشنایی داریم؛ «وحشت بزرگ» در اتحاد جماهیر شوروی بین سال های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ و «هول کاست» یهودیان

توسط نازی ها بین سال های ۱۹۴۱ و ۱۹۴۵. اشتباه محض است که فکر کنیم این قتل عام ها بدون حمایت افراد عادی پلیس و نظامیان مقدر بود. این جنایات بدون همیاری پلیس محلی، کارکنان دولت و حقوق دانان دولتی بسیار مشکل می نمود. به زبان دیگر، نه تنها فرماندهان اس-اس بلکه هزاران انسانی که تحت نظارت آن ها انجام وظیفه کردند در این جنایات شریک بودند. بی شک، از آن جا که انبوهی از اعضای پلیس و نظامیان جرات «نه گفتن» نداشتند، شمار این قتل عام ها به مراتب چشمگیر تر بود.

۸. ایستادگی باید کرد.

دنباله روی کار آسانی است. برعکس، متفاوت اندیشیدن و مهمتر از آن، متفاوت عمل کردن کار بسیار دشواری است. رزا پارکس را به خاطر بیاورید. لحظه ای که بر باور تان ایستادگی کنید، در واقع نظم موجود را بر هم می زنید و امکان این هست که بسیاری از شما تابعیت خواهند کرد.

در دهه ۱۹۳۰، نگرش غالب در برابر آدلف هیتلر سیاست مماشات و تحسین بود. در سال ۱۹۴۰ اغلب کشورهای اروپا با آلمان نازی، به عنوان قدرتی بلامنزع، معاهده صلح داشتند. امریکایی های با نفوذ چون شارل لیند برگ، تحت شعار «اول امریکا» با هر گونه مداخله نظامی ایالات متحد بر علیه آلمان نازی مبارزه می کردند. در این میان، ایتالیا از سال ۱۹۲۲ دولتی فاشیست بود و یکی از حامیان آلمان نازی به شمار می آمد. مجارستان، رومانی و بلغارستان به طمع تجارت بیشتر و قلمروی بزرگتر به آلمان نزدیک شده بودند. در مارس ۱۹۳۸ هنگامی که هیتلر اتریش را ضمیمه خاک آلمان کرد مقاومتی از هیچ یک از قدرت های بزرگ مشاهده نشد. در سپتامبر همان سال، فرانسه، ایتالیا و انگلیس تحت رهبری نویل چمبرلن در رابطه با تقسیم چکسلواکی با آلمان نازی همکاری کردند. در تابستان ۱۹۳۹ اتحاد جماهیر شوروی و آلمان نازی مشترکاً لهستان را اشغال کردند. متعاقب حمله به لهستان، طی معاهده پیشینه، انگلیس به حمایت از لهستان وارد جنگ شد. آلمان نازی با اتکا به سوخت و مواد غذایی که از شوروی در یافت می کرد نروژ، هلند، بلژیک و فرانسه را اشغال نمود.

در سال ۱۹۴۰ هنگامی که وینستون چرچیل به مقام نخست وزیری انگلیس رسید، کشوری تنها و بدون یک متحد واقعی بود. عملاً، تمام خاک اروپا تحت سلطه آلمان نازی و اتحاد جماهیر شوروی بود. در این مقطع تاریخی، هیتلر به منظور تقسیم اروپا به دو منطقه نفوذ، به انگلیس به عنوان یک متحد واقعی می نگریست. وی انتظار داشت که انگلیس، پس از سقوط فرانسه با آلمان کنار بیاید. اما چرچیل به فرانسه اعلام کرد، «شما آن چه مایل هستید انجام دهید ولی ما برای همیشه خواهیم جنگید.»

هیتلر با آغاز بمباران های انگلیس انتظار داشت که چرچیل معاهده عدم تخاصم با آلمان را امضا کند. چرچیل دیرتر نوشت که بمباران های هوایی تصمیم مردم انگلیس را در رابطه «مردن و زنده ماندن» یک سره کرد. نتیجه آن که ملت انگلیس با غرور در برابر شیطان ایستادگی کرد. در عمل، چرچیل کاری کرد که دیگران شهامت اجرای آن را نداشتند. در پی مقاومت انگلیس، آلمان نازی اکنون می بایست در دو جبهه می جنگید و دیری نپایید که پس از حمله ژاپن به امریکا در «پرل هاربر» انگلیس متحد تازه نفس و قدرتمند جدیدی بدست آورد.

۹. با زبان خویش مهربان باشیم.

عبارات کلیشه ای دیگران را تکرار نکنیم. به گونه خود سخن بگوییم، حتی اگر فکر می کنیم حرف های تکراری دیگران باشد. بکشیم تا از اینترنت فاصله بگیریم و کتاب بخوانیم. ویکتور کلمپرر، ادیب یهودی-آلمانی که فعالیت های تبلیغاتی نازی ها را به دقت بررسی کرده است به زبانی که هیتلر برای طرد مخالفان بر حق بکار می گیرد این چنین اشاره می کند. هنگامی که وی از «مردم» صحبت می کند منظورش «برخی از مردم، نه همه مردم» است؛ رویارویی را همواره «مبارزه» تلقی می کند و کوشش های مردم برای درک پدیده ها نوعی «افترا» به رهبر محسوب می شود.

برای توصیف پدیده ها همواره نیاز به واژه ها و مفاهیم داریم. داستان های کلاسیک نیم قرن پیش به نقش تلویزیون، کم اهمیت نشان دادن کتاب، محدود کردن واژه ها و در نهایت تاکید در کم اهمیتی اندیشیدن در حکومت های خودکامه و تمام گرا اشاره کرده اند. در کتاب فانهایت-۴۵۱، به قلم «ری برادبری»، که در سال ۱۹۵۳ منتشر شد می خوانیم که چگونه مامورین آتش نشانی، در برابر دید شهروندان، کتاب ها را تفتیش کرده به آتش می کشند. یا در کتاب ۱۹۸۴ نوشته «جرج ارول» که در سال ۱۹۴۹ به چاپ رسید می خوانیم که کتاب ممنوع می گردد، تلویزیون نقشی دو جانبه پیدا می کند و دولت مجاز است که همه شهروندان را زیر نظر داشته باشد. زبان رسانه های همگانی، بسیار مقید است و تماشاگر را با فقر واژه ها و مفاهیم مواجه می کند تا مشکل بتواند گذشته را بخاطر بسپارد، به حاضر بی اندیشد و یا آینده را در نظر بگیرد.

تا جایی که ما فقط واژه ها و مفاهیمی که روزانه در رسانه ها ظاهر می شوند را بپذیریم و به گونه ای کلیه واژه ها و مفاهیم بیرون رسانه ای را انکار کنیم.

۱۰. حقیقت را باور کنید.

نفی حقیقت به معنی نفی آزادی است. اگر به حقیقت باور نداشته باشیم دیگر به استناد چه سندی می توان قدرت خودکامه را به زیر سؤال کشید؟ نفی حقیقت به این معنی است که همه چیز «توهم» است. هنگامی که میان حقیقت و آن چه را که مایل ید بشنوید تفاوتی نمی بینید به این معنی است که به خودکامگی تن داده اید. انکار حقیقت ممکن است که خیلی هم طبیعی جلوه کند، اما حاصل آن نفی «فرد» و سقوط اصول آزادی فردی است. آنانی که مانند ویکتور کلمپرر شناخت بیشتری از رژیم های تمام گرا و خودکامه دارند بر این باورند که این سیستم ها از طریق چهار مکانیسم حقیقت را به نابودی می کشند:

نخست، دشمنی آشکار با واقعیت هایی که قابل بازبینی هستند. این معمولاً به صورت دروغ پردازی به جای واقعیت گرایی جلوه گر می شود. پرزیدنت ترامپ از این مکانیسم به وفور استفاده می کند. بیش از ۷۸٪ ادعاهای وی در طی ماه های پیش از انتخابات ۲۰۱۶ دروغ بودند.

دوم، تکرار مکرر یک «توهم» تا پذیرا جلوه کند. مانند اصطلاح crooked Hillary و lying Ted. پرزیدنت ترامپ با استفاده از این مکانیسم، عملاً با عرضه کردن کلیشه ای از رقبای خود آنان را از میدان بیرون راند.

سوم، استقبال از یک تناقض تا آن که به تدریج به عنوان یک تفکر سحر آمیز پذیرا شود. مانند وعده کاهش مالیات ها، حذف بدهکاری های دولت و افزایش بودجه نظامی و توسعه برنامه های رفاه اجتماعی که همه متناقض یکدیگرند. لازمه قبول چنین تضادی به معنی پس زدن کامل تعقل و خرد ورزی است. رد آشکار خرد ورزی مثال سربازی است که هر دو پایش را در

جنگ جهانی دوم از دست داده بود و پس از دوازده سال جنایات نازی ها که به شکست آلمان منتهی گردید هنوز بر این باور بود که «هیتلر هرگز دروغ نگفت، من او را باور دارم». آخرین مکانیسم نوعی جابجایی ایمان است. وقتی ایمان به گونه ای از آسمان به زمین نازل می شود دیگر جایی برای حقیقت باقی نمی گذارد. ادعا های پرزیدنت ترامپ مبنی بر «من زبان شما هستم» و «من به تنهایی همه مشکلات شما را حل می کنم» از این قماش جابجایی ایمان است.

۱۱. همواره در جستجوی حقیقت باشید.

همواره در جستجوی واقعیت های دور و بر خود باشید. برای مطالعه مقالات بزرگ و طولانی وقت بیشتری صرف کنید. مطبوعات چاپی چون روزنامه ها و مجلات را آبونه شوید و بدین گونه آن ها را یاری رسانید. همواره بخاطر داشته باشید بخش بزرگی از آن چه را که در اینترنت می بینید آزار دهنده اند. سایت های تبلیغاتی را شناسایی کنید و برای آن چه که دیگران را در آن سهیم می کنید احساس مسئولیت کنید. رهبری که از جستجوی واقعیت ها بیزار است در راه خودکامگی قدم برمیدارد.

در جریان انتخابات ۲۰۱۶، با استناد به کانال های تبلیغاتی روسی، پرزیدنت ترامپ رسانه های همگانی را غیر قابل اعتماد تلقی کرد. او از ورود بسیاری از گزارشگران در تجمع ها خود داری کرد و به کرات جمعیت را بر علیه آنان تحریک نمود. همانند دیگر خودکامگان، وعده داد که جلوی دهان مطبوعات را خواهد گرفت. همانند هیتلر، آن چه را که دوست نمی داشت «دروغ» خطاب کرد و مطبوعات را دشمن خود معرفی نمود. ترامپ روی هم رفته با اینترنت رابطه بهتری دارد زیرا که بسیار آسان می تواند یک خبر نادرست را به میلیون ها نفر عرضه کند.

رسانه های چاپی ما را وادار به تعمق در معانی می کنند. در حالی که مشاهده آن ها بر صفحه تلویزیون ما را غرق در منظره کرده قدرت تعمق و اندیشیدن را از ما سلب می کند.

۱۲. با دیگران ارتباط چشمی برقرار کنید و صحبتی کوتاه داشته باشید.

نه از آن جهت که رفتاری مودبانه ای است، بلکه نمایی از شهروندی و حس مسئولیت در برابر جامعه ست. افزون بر این، راه پیوستگی با محیط اطراف است. باید موانع اجتماعی را در هم بشکنیم و دریابیم که به چه کسانی باید اعتماد کرد و به چه کسانی نه. اگر قرار باشد که روزی به فرهنگ خشونت پا نهمیم، بهتر است که با چشم انداز روحی و روانی همسایگان اطراف خود آشنا باشیم. تجربیات رژیم های خودکامه دهه ۱۹۲۰ در ایتالیا، دهه ۱۹۳۰ در آلمان، وحشت بزرگ ۱۹۳۷-۳۸ در اتحاد جماهیر شوروی و پاکسازی های دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ در اروپای شرقی به وضوح نشان می دهند که رابطه با همسایگان تا چه حد می تواند سودمند باشد. یک تبسم، یک دست دادن عادی و یک خوش آمد ساده می تواند تاثیر فراوان داشته باشد. در خطرناکترین شرایط، کسانی موفق به فرار شدند و نجات یافتند که آشنایان قابل اعتمادی داشتند. دوستان قدیمی همواره «گزینه آخر» هستند و یافتن دوستان جدید نخستین قدم در این راه مهم است.

۱۳. سیاست جسمانی و فیزیکی خود را تمرین کنید.

حاکمیت خودکامه شیفته خودگی جسمانی و عواطف غرق در تصاویر تلویزیونی است. از کنج راحت خویش بیرون بیایید، جسم تان را در مکان های نا آشنا ببرید و با مردمان غریبه آشنا شوید. دوستان جدید جستجو کنید و با آنان همگام شوید. برای آن که مقاومتی به پیروزی بی انجامد به دو چیز نیاز دارد. نخست، اندیشه تحول باید مردمان با سوابق و زمینه های متفاوت را در بر گیرد. دوم، مردم غریبه باید که یکدیگر را در جایی بیرون از خانه خویش ملاقات کنند. مقاومت را می توان از طریق شبکه های اجتماعی سازمان داد اما چیزی که در خیابان شکل نگیرد پدیده ای حقیقی نیست. تا هنگامی که قدرت های خودکامه پی آمد و دستاورد تصمیم های نادرست شان را در فضای سه بعدی حس نکرده اند هیچ چیز عوض نمی شود.

۱۴. زندگی خصوصی تان را سازمان دهید.

حاکمان خودکامه از آن چه در باب شما می دانند بهره می گیرند تا شما را از همه جهات تحت فشار قرار دهند. هر از گاه، کامپیوتر تان را از بد افزار ها پاکسازی کنید. تا جای امکان کمتر از کامپیوتر استفاده کنید و یا جایگزین آن را به کار بگیرید. کمی هم مرادده شخصی را جانشین پست الکترونیک کنید. خودکامه گان در جستجوی چنگکی هستند تا شما را به دار بی آویزند، بکوشید تا چنگک به دست شان ندهید.

در جریان انتخابات ۲۰۱۶ با تجاوز به حریم خصوصی پست الکترونیک، بی توجه به این که این اقدام از جانب موسسات جاسوسی آمریکا یا روسیه صورت پذیرفت، یک قدم در جهت توتالیترسیم بود. اگر نظارت بر اینکه چه کسی، کی و کجا به حریم خصوصی ما دسترسی دارد را از دست دهیم دیگر توان اجرای کار های امروز و برنامه ریزی برای فردا را نخواهیم داشت. کسی که به حریم خصوصی شما تجاوز می کند براحتی می تواند در روابط شما نفوذ کرده و تحقیر تان کند.

رژیم های خودکامه شیفته آنند که مرز میان حریم خصوصی و دانش همگانی را مخدوش کنند، با این اقدام نه تنها آزادی فردی را به سؤال می کشند بلکه جامعه را از به کار گیری مکانیسم های سیاسی عادی به سوی نظریه های توطئه سوق می دهند.

۱۵. به جنبش ها و حرکت های سودمند یاری برسانید.

به سازمان های سیاسی و غیر سیاسی که نقطه نظر های شما را نمایندگی می کنند یاری برسانید. یک یا چند موسسه خیریه را در نظر بگیرید و ماهانه آن ها را کمک کنید. بدین ترتیب جامعه مدنی را حمایت کرده، دیگران را به انجام کار های سازنده تشویق می کنید. یاری رساندن به دیگرانی که کار های خوب انجام می دهند بسیار لذت بخش است. بسیاری از ما استطاعت حمایت از یک یا دو موسسه خیریه را داریم؛ موسساتی که یکی از رییس جمهور های پیشین آن ها را «هزار نقطه روشن» نامید. آن هزار نقطه روشن در آسمان تاریک به مراتب رخشان تر جلوه می کنند.

یکی از ویژگی های دموکراسی حفظ حقوق سازمان ها و گروه های مستقل از دولت است. امروز دولت های خودکامه در هندوستان، ترکیه و روسیه حساسیت شدید نسبت به این سازمان ها و رابطه آن ها با ایده دموکراسی دارند.

۱۶. از همفکران در دیگر کشورها بیاموزیم.

دوستی را به دیگر کشور ها گسترش دهید و دوستان جدید جستجو کنید. مشکلات ایالات متحد آمریکا نشانی از مشکلات بزرگ تر و عمیق تر اند و هیچ کشوری به تنهایی راه حل نهایی را عرضه نخواهد کرد. اطمینان حاصل کنید که خودتان و اعضای خانواده تان همگی صاحب پاسپورت هستید.

در نظر مردم اوکراین، امریکایی ها خیلی کند به جنگ های «سایبری» و اخبار جعلی واکنش نشان دادند. هنگامی که در سال ۲۰۱۳ تبلیغات روسی اوکراین را هدف قرار دادند، روزنامه نگاران جوان اوکراین به سرعت متوجه شدند و واکنش سریع و مناسبی عرضه کردند. روسیه همان مکانیسم را هم در مورد آمریکا بکار گرفت. در سال ۲۰۱۶ هنگامی که مطبوعات روسیه خیر جعلی بیماری «هی لری کلینتون» را پخش کردند امریکایی ها واکنش مناسب نشان ندادند؛ نتیجه این که در این رابطه اوکراینی ها بردند و امریکایی ها باختند. اغلب امریکایی ها پاسپورت ندارند و بر این باورند که مایلند همواره در آمریکا باشند، از کشور دفاع کنند و در آمریکا نیز بمیرند. این بسیار خوبست ولی یک نکته را نباید فراموش کرد و آن اینکه دنیای اطراف را نباید نادیده گرفت. داشتن پاسپورت نشان تسلیم نیست. برعکس، به ما آزادی تحرک می دهد تا بتوانیم دیگر نقاط جهان را تجربه کنیم و ببینیم که مردم دیگر نقاط چگونه وقایع را می بینند و به چه شیوه ای مبارزه می کنند.

۱۷. گوش به زنگ واژه های خطرناک باشید.

به مصارف واژه های چون افراط گرایی و ترور به دقت توجه کنید. با هوشیاری به مفاهیم مرگبار واژه های چون «اضطراری و استثنایی» بنگرید. کاربرد مزورانه واژه ها که جلوه های تند میهن پرستی دارند باید خشمگین تان کند.

نظریه پرداز حقوقی نازی ها «کارل اشمیت» روش حکمرانی نازی ها را به روشنی توضیح می دهد. می گوید برای آن که به توانیم کلیه قوانین را نابود کنیم، می باید که بر اندیشه شرایط «استثنایی» تاکید فراوان کنیم. رهبران نازی برای آن که رقبای خود را از میدان بیرون برانند همواره بر استثنایی بودن لحظه کنونی تاکید می ورزیدند تا این شرایط استثنایی به وضعیت اضطراری دایمی بدل می شد. بدین ترتیب، شهروندان آزادی واقعی را با ایمنی جعلی و فریبنده مبادله می کنند.

بی شک تروریسم می تواند یک خطر جدی باشد. اما هنگامی که سیاستمداران از آن صحبت می کنند در واقع می خواهند که ما آزادی را با امنیت مبادله کنیم؛ باید گوش به زنگ باشیم. کسانی که به شما اطمینان خاطر می دهند که تامین امنیت فقط از طریق چشم پوشی از آزادی مقدور است معمولاً هر دو را از شما انکار خواهند کرد.

رژیم های خودکامه نوین چون روسیه، به ظاهر قوانینی به منظور تنبیه افراط گرایان وضع می کنند اما در حقیقت این قوانین را به منظور پس زدن کسانی که از سیستم انتقاد می کنند وضع کرده اند. در واقع، برخورد با افراط گرایی در عمل چیزی جز خودکامگی به بار نمی آورد.

۱۸. آرامش خود را هنگام وقوع رویداد غیر قابل تصور حفظ کنید.

خودکامگی نوین در واقع مدیریت ترور است. به خاطر بسپارید که رژیم های خودکامه همیشه از ترور برای تحکیم قدرت خود حد اکثر بهره را می گیرند. وقوع یک فاجعه، پایان مفهوم بررسی و تعادل، انحلال احزاب سیاسی، تعلیق آزادی بیان، حق محاکمه عادلانه و غیره در کتاب هیتلر است؛ به آن ها تن ندهید.

آتش سوزی پارلمان آلمان نقطه عطف گذار از حکومت منتخب مردم آلمان به رژیم خطرناک و مخوف نازی بود؛ بزبان دیگر نمونه ای از مدیریت ترور. پارلمان آلمان در ۲۷ فوریه ۱۹۳۳، ساعت ۹ شب به آتش کشیده شد. نمی دانیم چه کسانی دست به این اقدام زدند، شاید مهم هم نیست. آن چه اهمیت دارد یک سری اقدامات سیاسی بودند که در پی این «وضعیت اضطراری» برنامه ریزی گردید. هیتلر گفت: «آتش سوزی تنها آغاز کار است.» «ترحمی دیگر در کار نخواهد بود. ما همه مخالفین را از سر راه بر می داریم.» روز بعد طی فرمانی، پلیس مجاز گردید که تحت عنوان پیشگیری، اتباع آلمانی را بازداشت کند. با استناد به سخنان هیتلر که آتش سوزی کار دشمنان آلمان است یک ماه بعد حزب نازی به پیروزی چشمگیری در انتخابات پارلمانی دست یافت. متعاقب آن پلیس و شبه نظامیان نازی اقدام به دستگیری و زندانی کردن بسیاری از اعضای احزاب چپ کردند. در نخستین اجلاس، پارلمان جدید حق حکومت از طریق فرمان را به هیتلر تفویض کرد. آلمان برای ۱۲ سال آینده، تا پایان جنگ جهانی دوم تحت شرایط اضطراری باقی ماند و رژیم مخوف و خودکامه ای که محصول این فرمان ها بود میلیون ها نفر را نابود کرده و جهانی را به خاک و خون کشید.

خودکامگان از آتش سوزی رایشتاگ درس بزرگی آموختند، و آن این که یک لحظه ی «هراس بر انگیز» می تواند یک عمر «اطاعت و تسلیم» مردم را به دنبال داشته باشد. جیمز مادیسون چه زیبا به این نکته اشاره کرد که خودکامگی می تواند ناشی از «یک وضعیت اضطراری مطلوب» باشد.

۱۹. میهن دوست باشید.

نمونه ای باشید ارزنده، برای نسلی که آینده آمریکا برایش اهمیت دارد. مفهوم میهن دوستی چیست؟ بگذارید از این جا شروع کنیم، چه گونه رفتاری نشان میهن دوستی نیست. شانه خالی کردن از خدمت سربازی و به مسخره گرفتن قهرمانان جنگ و خانواده های آنان میهن دوستی نیست. تبعیض بر علیه اعضای نیرو های مسلح و اخراج معلولین جنگ از کمپانی شخصی نشانی از میهن دوستی به نظر نمی آید. مقایسه «جستجو کردن شریک جنسی در نیویورک» با «خدمت سربازی در ویتنام» میهن دوستی نیست. اجتناب از پرداخت مالیات هنگامی که خانواده های آمریکایی می پردازند میهن دوستی به شمار نمی آید. دعوت کردن مردم زحمتکش به پرداخت مخارج انتخابات و بهره گیری از این کمک ها در شرکت خصوصی خویش به هیچگونه میهن دوستی نمی نماید.

تجلیل از خودکامه گان خارجی میهن دوستی نیست؛ گسترش روابط شخصی با فرمانروای مطلقه مانند قذافی، ستایش ولادیمیر پوتین و بشار اسد به هیچ وجه میهن دوستی به حساب نمی آید. دعوت روسیه به دخالت در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و تجلیل از تبلیغات روسی در تجمع های انتخاباتی مطلقا میهن دوستی به شمار نمی آیند. درخواست رایزنی سیاست خارجی که سهام دار شرکت های نفتی روسی است میهن دوستی نیست. ارایه سخنرانی که یک حقوق بگیر شرکت های انرژی روسی به قلم تحریر در آورده میهن دوستی به شمار نمی آید. انتخاب کسی به سمت مشاور امنیت ملی که از تاسیسات تبلیغاتی روسی حقوق می گیرد میهن دوستی نیست. و بالاخره، انتخاب کسی به سمت وزیر امور خارجه که دلبستگی مالی در سازمان های نفتی - انرژی روسی داشته و «نشان دوستی» از ولادیمیر پوتین دریافت کرده است نشانی از میهن دوستی نیست.

در مقابل، میهن دوست کسی است که آرزوی دسترسی به ایده آل ها را برای کشور دارد و از مردم می خواهد بکوشند تا بهترین ها باشند. یک میهن دوست باید دل نگران جهان واقعی باشد زیرا آن جایست که محبوبیت و پایداری کشور جامعه عمل به خود می پوشاند. یک میهن دوست به ارزش های بین المللی احترام می گذارد و آرزوی بهبود آن ها را دارد زیرا که دیگران با همین ارزش ها ما را داوری خواهند کرد.

دموکراسی در دهه های ۱۹۲۰، ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ در اروپا شکست خورد. امروز نه تنها در اروپا بلکه در نقاط دیگر جهان دچار درماندگی است. این تجربه تاریخی است که تیر رس تاریکی را برای ما نوید می دهد. در این چشم انداز، «ملی گرا» ادعا می کند «این جا اتفاق نمی افتد» در حالی که یک میهن دوست بر عکس بر این باور است که «می تواند این جا هم روی دهد» ولی آن را شکست خواهیم داد.

۲۰. تا جایی که در توان دارید شهادت نشان دهید.

اگر هیچ یک از ما آماده جانبازی برای آزادی نباشیم ، پس همگی زیر چکمه های خودکامگی جان خواهیم داد.